

امامت و ضرورت رهبری

به قلم شهید امیرحسین سیفی

همراه با زندگینامه و خاطرات شهید

گر فرهنگی شهید ابراهیم هادی



www.ketab.ir



فهرست نویسی و انتشارات علمی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: سیفی، امیرحسین، ۱۳۴۹-۱۳۸۲، به قلم ...، امیرحسین سیفی، همراه با عنوان و نام پدیدآور: امامت و ضرورت رهبری شهید ابراهیم هادی، زندگینامه و خاطرات، گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات شهید ابراهیم هادی، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص: مصور، عکس.

شابک: 978-600-7841-06-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: امامت

موضوع: رهبری (اسلام)

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- سرگذشتنامه

موضوع: شهیدان -- ایران -- جهنم -- بازماندگان -- خاطرات

شناسه افزوده: گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ الف ۹ سی/ BP۲۲۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۲۸۵۴۹

ناشر: نشر شهید ابراهیم هادی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بازسازی تصاویر متن: جلد: آتلیه امینان

لیتوگرافی: سر، چاپ و صفحه: قدیانی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۴۱-۰۶-۸

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

گروه شهید هادی به هیچ نهاد و ارگان

دولتی و وابستگی نداشته و تلاش دارد

در راستای گسترش فرهنگ ایثار

و معنویت قدم بردارد. ان شاء الله

نشانی ناشر: بزرگراه شهید محلاتی، خیابان شهید صفری، نبش کوچه شهید نوری

پلاک ۲، تلفکس: ۳۳۰۳۰۱۴۷

عمرکز پخش و ارتباط با گروه فرهنگی و انتشارات شهید ابراهیم هادی ۰۹۱۲۷۷۶۱۶۴۱

عمرکز پخش شماره (۲): خیابان انقلاب، خیابان وحید نظری، بین قجرآزای و دانشگاه

پلاک ۶۵، طبقه سوم، واحد ۷

تلفن: ۶۶۴۰۶۷۶۰-۶۶۴۰۷۶۶۱

همه سنگران گروه شهید هادی در شهرستانها (مراکز پخش)

قم، باساز قدس و فروشگاه حرم / اسفهان فروشگاه گلستان شهید / نجف آباد، ۰۲۲۱۲۱۶۰۶۸ / شهرکرد، ۰۹۳۶۲۷۵۱۱۲ /

استان خراسان جنوبی، ۰۹۱۵۱۴۰۷۱ / رشت، ۰۹۱۸۷۶۰۸۵۶ / یابل، ۰۹۱۱۳۱۲۸۵۶۸ / بوشهر، ۰۹۱۷۶۶۷۱۵۵۴ /

همدان، ۰۹۱۸۹۰۳۳۳۰ / سبزوار، ۰۹۳۵۳۳۳۱۵ / یزد، ۰۹۱۳۴۵۰۲۲۷۶ / شیراز، ۰۹۱۷۳۱۸۷۴۳ / ساری، ۰۹۱۱۵۹۴۱۹۱ /

اراک، ۰۹۱۸۸۹۸۱۴۲ / تبریز، ۰۹۱۵۵۳۱۳۴۳ / اهواز، ۰۹۱۱۸۲۳۳۱۵ / کرمان، ۰۲۳۳۳۳۳۳۳۳ / کهنوج، ۰۹۱۷۸۵۹۹۹۱۲ /

کاشان، ۰۹۱۳۸۲۵۳۸ / استان سمنان، ۰۹۱۲۲۲۲۵۳۳ / تربت حیدریه، ۰۹۲۳۲۲۲۲۲۲۲ / لارستان، ۰۹۱۷۳۸۱۰۴۱۷ /

اردبیل، ۰۹۱۴۱۵۵۲۰۸۵ / قائم شهر، ۰۹۱۱۹۲۳۳۳۳ / استان زنجان، ۰۹۱۲۷۵۲۷۲۲۲ / ملایر، ۰۹۱۸۵۲۳۳۳۳ /

رفسنجان، ۰۹۱۳۹۲۳۵۵۴ / بندرعباس، ۰۹۱۳۷۶۹۷۷۵ / بابلر، ۰۹۲۸۸۵۴۴۰۷ / کرمان، ۰۹۱۳۹۹۷۰۷۳ /

اردکان، ۰۹۱۳۳۵۰۷۲۲ / قزوین، ۰۹۱۳۳۲۰۶۱۵ / درفول، ۰۹۱۶۸۳۳۰۳۲۷ / حمین، ۰۹۱۵۷۹۰۰۵۹ / نیشابور، ۰۹۳۷۵۶۵۷۴۴ /

ایلام، ۰۹۱۳۴۰۵۷۲ / شهید، ۰۵۱۱۲۲۲۲۲۲۲ / استان گلستان، ۰۹۱۳۷۵۸۰۹۰ / خیرات، ۰۹۱۲۰۲۲۱۲ / بندرانزلی، ۰۹۱۱۳۴۳۳۳۳ /

ارومیه، ۰۹۱۴۱۲۷۰۲۱۷ / فوجان، ۰۹۲۷۰۲۲۲۲۲۲ / سیرجان، ۰۹۱۳۶۷۵۰۳۰ / موسسه آفتاب پنهان قم، ۰۹۱۹۵۱۱۰۳۶

تقدیم به ...

تقدیم به درگاه خداوند متعال

تقدیم به خانگیای منجی جهان امام زمان (عج)

تقدیم به روح تمامی شهدای راه خدا

تقدیم به رهبر عزیز انقلاب اسلامی و ائمه کثرت

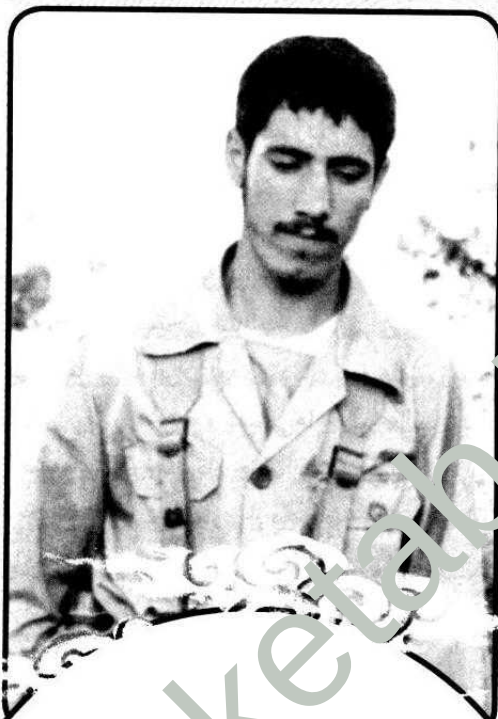
و تقدیم به ظهور امام زمان (عج) ، امام حقیقی

و تقدیم به تمامی کسانی که برای رضای خدا کار و کوشش می کنند

تقدیم به ارزشمندی کتاب امامت به خط شهید امیر حسین سیفی

فهرست

صفحه	نام داستان	نام داستان
۱۰۲	۱ تحقیق	اشاره
۱۰۴	۱۴ نبه نفع	یادگار
۱۰۶	۱۹ بسیج	مقدمه کتاب
۱۰۸	۲۳ گروه مالک است	بخش اول / ارزیابی امامت در اسلام
۱۱۱	۳۷ آموزش	بخش دوم / مسئولیت و نقش امام
۱۱۴	۷۵ از میان نامه ها	بخش سوم / ولایت فقیه
۱۱۸	۸۶ سه روز دیگر	میلاد
۱۲۰	۸۸ خبر شهادت	دبستان
۱۲۳	۹۰ هجران	مصیبت
۱۲۶	۹۲ امامت و	روزهای انقلاب
۱۲۶	۹۴ ضرورت رهبری	دوست نا آشنا
۱۲۸	۹۶ وصیتنامه	اخلاص
۱۳۸	۹۸ ضمائم و تصاویر	مری بچه ها
	۱۰۰	میهمان



من این کار کتاب را نه برای جازه، نه برای
تشویق، نه برای خودنمایی، نه از سر بیس و نه...
انجام ندادم،

بلکه برای رضای خدا انجام دادم.
امیدوارم خدا نیز مرا در راه رضای خودش یاری
کند و آن نیرو و توانی را به من ارزانی دارد تا
بتوانم در هر نقش و لباس، برای رضای او کار
کنم و همه چیزم برای او باشد.

شهید امیرحسین سیفی

پیر در خشت خام، این می دید!

حجت الاسلام محمدرضا زائری

پایان دهه شصت بود. هنوز حال و هوای جنگ و جبهه در گوشه و کنار کشور احساس می شد که از رفقای بسیجی شنیدم خانم دکتری از فرانسه برای پژوهش و مطالعه درباره دفاع مقدس به ایران آمده و دنبال بچه های رزمنده است تا با آنها گفت و گو کند. برای همه رزمنده ها و بسیجی ها خیلی جالب بود که عظمت دفاع مقدس و ارزش حماسه ای که رزمندگان جوان انقلابی آفریده اند پژوهشگران غربی را چنین به خود رجحان بخشیده است. بسیاری از دوستان جوان نیز مصاحبه با این خانم را پذیرفته بودند، اما در عین حال این موضوع باعث تعجب نیز بود و از خود می پرسیدیم که این خانم در میان سادات سبز کواخانه ای که بیشتر در باره انگیزه های حضور رزمندگان جوان در جبهه می پرسید، پال چه چیزی است؟!

راستش چند سال گذشت تا بفهمیم خانم پژوهشگر فرانسوی که شاید برای نهادهای امنیتی غربی کار می کرد دنبال علت ها و عواملی بود که این نوجوانان و جوانان پاک باخته را بسیج کرده و به میدان کشانده بوده است. مدتی بود که با شوق و شیفتگی به فرمان و دعوت رهبر خود لبیک بگویند و از جاذبه های بزرگ زندگی و همه خوشی ها و لذات و آرزوها و دلبستگی های زندگی را ترک کنند و در صفوف جوانان با دست خالی در مقابل یک دنیا دشمن بایستند و خود را در معرض خطر ها و آسیب ها قرار دهند. با شناختن و تحلیل آن عوامل و انگیزه ها بود که استکبار جهانی و غرب می توانست برای آینده برنامه ریزی کند و در تهدیدها و دشمنی های بعدی بر آن نقاط متمرکز داشته باشد و آن عوامل و اسباب را هدف بگیرد و از میان ببرد یا لاقط ضعیف و بی اثر سازد. نسلی که امام خمینی (ره) پرورد و با قیام الهی خود آنان را از گهواره ها و آغوش مادران به اوج ایمان و معرفت و آگاهی و معنویت برآورد، صحنه ای را رقم زد که سبب حسرت و شرمندگی بزرگان مدعی شد. حماسه آفرینی این نسل چنان بود که شاید سال ها بعد بسیار بهتر از امروز به قدر و قیمت آن وقوف یابیم و ابعاد گوناگون عظمت

آن رادرک کنیم و دریابیم که چگونه نوجوانی سیزده ساله می تواند مسیری چندین ساله را طی چندماه طی کند و به مقامی برسد که امام امت او را رهبر خود بخواند! یکی از نمونه های درخشان شکوفایی حیرت انگیز و رشد عجیب این نسل انقلابی و متعهد، همین شهید عزیزی است که کتابش را برای مطالعه به دست گرفته اید.

مروری گذرا بر این صفحات به وضوح عمق معرفتی و میزان مطالعه و سطح آگاهی این نوجوان سال های آغاز دهه شصت را نشان می دهد و به خوبی تفاوت معنادار و فراوان دغدغه ها و اهتمامات این نوجوان با دل مشغولی ها و مسایل افراد هم سن و سال او در شرایط فعلی جامعه را آشکار می سازد و عظمت نقش تربیتی و هدایتی امام خمینی (ره) رادر ساختن نسلی تحول آفرین تبیین می کند.

باور عمیق و گاه آرزو فهم دقیق و صحیح این نوجوان از مفهوم پیچیده و ظریف «ولایت و امامت» - در صفحات این کتاب هویداست و نشان می دهد همراهی این نسل با امام و پیشوایشان، بهار سرعاطفه و احساس و هیجان و شور - چنان که برخی ادعا دارند و وانمود می کنند - نبوده، بلکه ریشه ای محکم و عمیق در باوری عقلانی و قلبی و مستحکم دارد، و اینجاست که دید دردمندانه و در کمال تأسف اعتراف کنیم که خود ما نیز نه فقط این بعد اساسی از اندر درک و آگاهی و ایمان این نسل را بازتاب نداده و معرفی نکرده ایم، بلکه ناخراسته با نوع فیلم ها و نمایش ها و عکس ها و یادبودهای منحصر به شعار و سرود و نوحه و نغمه در عین تصویرسازی صرفاً احساسی و هیجانی از حضور این نسل در جبهه های دفاع مقدس - در تصویر برداری شده و ندانسته به ترویج همان نگاه که غریبه های خواسته اند سرعت داده ایم. امروز به همین شیوه وقتی تنها اشک ریختن جوانان انقلابی و بسیجی در دیدار با رهبر انقلاب را نمایش می دهیم و بدون تبیین ریشه های معرفتی و مبانی عقلی این طرز فکر، تنها ابراز انتقاد محبت و عاطفه آنان را به تصویر می کشیم در واقع از یک نقطه اساسی و بنیادین غافل هستیم.

در حقیقت آنچه هم در دوران شکل گیری انقلاب اسلامی و مرحله دفاع مقدس و هم در مقطع زمانی حاضر رابطه ای مستحکم و ریشه دار را میان امت و امام شکل می دهد و پیوستگی مستمر میان امر ولی و اطاعت جوانان تحت فرمان او را رقم می زند نه شیفتگی های عاطفی رایج و گذرا نسبت به یک شخصیت هنری یا ورزشی و نه دلبستگی های احساسی متعارف و سطحی نسبت به یک چهره سیاسی یا حزبی است،

بلکه این رابطه عمیق و قوی قلبی و درونی بر اساس باور و اعتقادی عقلانی و منطقی به نقش رهبری و ولایت حاکم جامعه اسلامی تحقق می‌یابد که مبتنی بر فهمی کامل از همه اصول و مبانی تفکر اسلامی است.

هرچند نویسنده نوجوان این کتاب خود به صراحت همین حقیقت را مطرح می‌کند و از تأثیر مطالعه و آگاهی علمی بر حصول این باور قلبی و اعتقادی سخن می‌گوید اما با این حال به شکل غیر مستقیم نیز در لابلای مطالب کتاب و ضمن تبیین موضوع ولایت و رهبری در اسلام، خواننده را کاملاً قانع می‌سازد که علیرغم سبک و آگاهی و درک بسیار بالایی برخوردار است و جایگاه محوری و کلیدی مفهوم ولایت و امامت در اعتقادات اسلامی و زندگی فردی و اجتماعی را در بهترین و کاملترین شکل شناسد.

این نوجوان اگر می‌داند که خداوند ظرف جانش را با نور معرفت پر کرده و سرای دلش را خانه محبت و تربیت و توحید خود ساخته، از نخستین صفحات کتاب، دیدگاه و باور خود را نشان می‌دهد و در ادامه کتاب، از کسانی یاد می‌کند که «برای رضای خدا کار و کوشش می‌کند» چنانکه بی‌داند هر کار و کوششی جز برای خداوند بی‌حاصل و بی‌نتیجه است و در پایان کتاب نیز انتخاب آگاهانه خود را نشان می‌دهد که از آرزوی فانی شدن در بقای ربوبی سخن می‌گوید و فرازی از مناجات عارفانه اولیای الهی را خاتمه سخن می‌کند و می‌نویسد: «هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ الْيَك».

آنچه جوانان ظاهر بین روزگار در آغاز نهضت اسلامی در آینه تحولات سیاسی و اجتماعی نمی‌دیدند، همین بود که امام بزرگوار، ما را بر تربیت‌های دنیایی بیم می‌دادند و به کامیابی نهضت عظیم آن مرد خدا امیدی نداشتند و آن به آن بر معرفت در خشت خام ظاهر حوادث می‌دید و می‌یافت نیز همین بود که می‌کفت: «ربازان من اکنون در گهواره‌ها هستند».

سربازانی که از گهواره‌ها و آغوش مادران یکباره به میدان‌های جهاد و شهادت رسیدند و در مدرسه بیداری و آگاهی یک شبه ره صدساله رفتند و در آزمون امام شناسی و اطاعت از رهبری گوی سبقت را از همگان ربودند و در همان آغاز نوجوانی از انقطاع کامل و اتصال به رحمت بی‌پایان الهی دم زدند و نشان دادند که طی طریق بندگی و عبودیت، جز اخلاص صادقانه و ایمان آگاهانه شرطی ندارد.

اشاره

آن روز بعد از مدت ها برای دیدن یکی از دوستان به اداره آنها رفتم. کمی درباره کاربری و هدایای کتاب هایی که در دست اقدام داشتیم صحبت کردیم.

در خلال صحبت ها متوجه شدیم که یک مادر حدود شصت ساله پشت در آمده و منتظر است تا صحبت و کار ما تمام شود. گویا با رفیق بنده در آن اداره کار داشت.

دوست ما از این خانم خواست جلویاید و کارش را بگوید. این خانم وارد شد و گفت: من مادر یک شهید هستم. پسر من یک دانش آموز با استعداد و ممتاز در همین منطقه بود که قبل از شهادت یک کتاب در عرصه امامت و ولایت فقیه نوشت.

ایشان ادامه داد: این کتاب تنها یادگار پسر من است و سی سال است در این اداره ها می روم و می آیم بلکه بتوانم این کتاب را چاپ کنم. اما ...

دوست ما از پشت میز بلند شد. به استقبال این مادر آمد و برایش صندلی آورد. بعد من را به این مادر نشان داد و گفت: خدا خواست که شما الان اینجا باشی!

بعد به من اشاره کرد و ادامه داد: کار این دوست من، نوشتن کتاب برای شهداست. ایشان مدت‌هاست که اینجا نیامده‌اند. اما امروز همزمان با شما آمدند.

بعد ادامه داد: این کار خدا بود که شما با هم به اینجا بیایید. حتماً این کار انجام می‌شود.

برای من جالب بود. بعضی مواقع ما به دنبال سوژه‌ها تا شهرستان‌ها می‌رویم، بعضی وقت‌ها هم خود شهید، کتاب را می‌نویسد و این گونه به سراغ ما می‌آید؟!

دوست ما رفت تا وسایل پذیرایی بیاورد. من هم با این مادر شهید شروع به صحبت کردم و هر چقدر که می‌توانستم به کتابی که ایشان آورده بود نگاه می‌کردم. دست خط زیبا، صفحاتی جالب، محتوا و نوع چینش مطالب، نشان می‌داد که یک کار تخصصی روی این کتاب انجام گرفته.

مادر شهید به من گفت: این کتاب، حکایت عجیبی دارد. من در زمانی که پسرم شانزده ساله بود، هر روز عصر می‌دیدم که مشغول مطالعه و نوشتن مطالب است.

بعد مطالب نوشته شده را دسته‌بندی می‌کرد و در صفحاتی که قبلاً خط‌کشی کرده بود وارد می‌نمود.

پسرم این کتاب را به سختی آماده کرد و به عنوان تحقیق با مادر به تحویل داد.

پسری که توی کلام این مادر و گفتم: یعنی این کتاب در موضوع امامت و ولایت فقیه کار یک نوجوان شانزده ساله است؟!

مادر گفت: بله، پسرم در هفده سالگی شهید شد. متولد سال ۱۳۴۵ بود و سال ۱۳۶۲ هم شهید شد. در آخر این کتاب هم نوشته که سال ۱۳۶۱ به پایان رسید.

مادر صحبتش را ادامه داد و گفت: یک سال بعد از شهادتش در دبیرستان موسوی منطقه ۱۴ مراسمی برای پسر من برگزار شد.

مدیر مدرسه از توانایی علمی و درسی امیرحسین تعریف کرد و موضوع کتاب را مطرح کرد.

مدیر مدرسه گفت: این شهید دانش آموز، بنا به تحقیق دبیر دینی خودش شروع به کار کرده و یک اثر ماندگار از خود به جا می گذارد.

بعد هم کذب را به تمام حاضران نشان داد. او از مطالب کتاب بسیار تعریف کرد و آرزو کرد که ای کاش، روزی این کتاب چاپ شود و تا حدودی مشکل انتقال جوانان را در بحث امامت حل نماید.

مدتی بعد به سراغ مدیر مدرسه رفتم. از او خواستم که این کتاب را برای پیگیری موضوع چاپ، ما، بویل دهد. مدیر مدرسه گفت: خیلی مراقب باشید، این کتاب حیفاست که از بین برود و...

این کتاب تنها یادگار پسر من است. مانند یک گنج از آن مراقبت می کردم. چند روز بعد رفتم اداره ارشاد اسلامی. مسئول اداره را دیدم و با او درباره چاپ کتاب صحبت کردم.

او قول مساعد داد اما گفت: بهتر است با مسئول چاپ و نشر بنیاد شهید صحبت کنید. آن ها توانایی این کار را بیشتر از ما دارند.

به هر زحمتی بود از این اداره به آن اداره رفتم تا مسئول مربوطه را پیدا کردم.

ایشان کتاب را از من گرفت و نگاه کرد. حسابی صفحات آن را ورق زد و گفت: عالی است، فوق العاده است. در اولین فرصت این کتاب چاپ می شود. بعد هم اطلاعاتی درباره تاریخ ولادت و شهادت و ... از من گرفت.

سه ماه بعد به سراغ همان اداره و همان شخص رفتم. فکر کردم کتاب پسر من چاپ شده اما گفتند: در نوبت گذاشته ایم و بعداً مراجعه نمایید.

مدتی بعد دوباره مسیر طولانی خانه تا محل کار این آقا را رفتم. اما با تعجب دیدم که ساختمان خالی است! آن اداره از آن مکان منتقل شده بود. خدا می داند که با چه سختی آدرس جدید آن ها را پیدا کردم. رفتم و مسئول اداره را دیدم.

ایشان ابراز شرمندگی کرد و گفت: ما درگیر جابه جایی بودیم. شما یک ماه دیگه همین روز بیایید، من کار را چاپ شده تحویل می دهم. یک ماه بعد درست در همان روز فرزند کوچک من مریض بود، اما با هر سالی بود رفتم و رئیس اداره را پیدا کردم.

حتی شش ماه پیش ایشانشان من را می شناختند. رئیس بعد از کمی حال و احوال گفت: حاج خانم سرمنده، توی اثاث کشی که داشتیم این کتاب گم شده! سرم یکباره گیج افت. همین طور مات و مبهوت نگاهش کردم. این کتاب مانند یک گنج برای من ارزش داشت. با تعجب گفتم: شما قرار بر - امرو کتاب را چاپ شده به من تحویل بدهید. حالا ...

آدم بیرون. یکی از منشی ها وقتی حال رو من را دید، به همراه من وارد اتاق رئیس شد.

بعد اجازه خواست و به سمت کتابخانه شخصی آقای رئیس رفت و از لای کتاب ها، یک کتاب را بیرون آورد. بعد به سمت من آمد و گفت: حاج خانم بفرمایید.

نمی دانید چقدر خوشحال شدم. رئیس اداره هم برگشت و گفت: سرمنده، الان دولت بودجه نداره. نظر ما اینه که این کتاب رو بفرستیم توی موزه، این خیلی عجیبه که یک پسر شانزده ساله ...

حرفش را قطع کردم و گفتم: من این کتاب را می برم. دولت برای این خرج هایی که شما می کنید و ... بودجه داره اما برای چاپ این کتاب نداره!؟

رئیس کمی صحبت کرد تا مانع این کار شود، اما وقتی نتوانست، به منشی خود گفت: از حاج خانم امضا بگیر که کتاب را تحویل دادیم.
با تعجب گفتم: مگه روز اول شما به من امضا داده بودید؟ شما که کتاب رو گم کرده بودید و...

بعد هم از اتاق او خارج شدم. از آن روز به بعد به چندین اداره دیگر مراجعه کردم. از شهرداری و مجلس گرفته تا ... اما هیچ کدام جواب درستی ندادند. اینکه امروز آمدم اینجا.

محمّد سخنان این مادر شده بودم. گفتم: مادر جان، من تمام تلاشم را می کنم که این کتاب به بهنرین نحو چاپ و توزیع شود. البته اگر خدا بخواهد.
فقط یک مطلب که من به من وقت بدهید تا کار چند کتاب نیمه کاره را به اتمام برسانم.

چند روز بعد به منزل این مادر رفتم. رونوشت کتاب شهید سیفی را از آن ها گرفتم و با دقت خواندم.

مطالب مفید در این کتاب زیاد بود. اما با خودم گفتم: حتماً باید یک روحانی مسلط به مباحث ولایت فقیه و امامت این کتاب را بخواند و تأیید کند.

کتاب را به یکی از دوستان به نام حجت الاسلام میر می که در این موضوعات کار کرده بود رساندم.

چند روز بعد، ایشان زنگ زد و خبر از یک واقعه عجیب داد: